



مرحوم آیت الله علامه محمد تقی جعفری

چهره‌ای که آئینه درون بود...

فرهنگی و امثال اینها مسئولیتی بگیرند. همان روز آقایان برای این کار به قم مشرف شده بودند. اینجانب هم مشرف شدم و پیش از آنکه به خدمت امام (ره) برسند، از جناب حجت الاسلام حاج سید احمد آقا وقتی گرفتم که به خدمتشان برسم. ایشان هم همان موقع اینجانب را به اتاق هدایت کردند. چند دقیقه بعد امام (ره) تشریف آوردند. پس از احوالپرسی به ایشان عرض کردم اینجانب در دوران تحصیل و پس از آن درباره استعدادها و طرز تفکرات و تجارب و ظرفیتهای خودم اگر چه به طور ناچیز، بررسیهایی داشته‌ام. نتیجه‌ای که از این بررسیها به دست آوردم، این بوده است که تا آنجا که خداوند توفیق بدهد به کارهای علمی و تحقیقاتی و تدریس و تألیف بپردازم. ان‌شاء الله برای جامعه مفید خواهد بود و حداقل اینکه با عنایت خداوند، ضرری نخواهد رساند. البته منظورم نفی یا کوچک‌ترین تردید در لزوم شرعی و عقلی کارهای اجتماعی و مدیریت و امور قضایی نیست، زیرا این امور در جامعه اسلامی ضروری است، بلکه مقصودم نفی صلاحیت خود برای امور مزبور است. پاسخ امام (ره) در برابر پیشنهاد اینجانب این بود که «شما هر چه بگویید و هر کاری را که انجام بدهید، صحیح است.»

مثلی که باعث خنده شدید امام (ره) شد

در سال ۱۳۶۰ چند نفر از دانشمندان شوروی به ریاست پروفیسور گانوکوفسکی برای مصاحبه به منزل اینجانب آمدند. این مصاحبه که در حدود دو سال طول کشید، از طرف اعضای وزارت خارجه ک در آن جلسه برای یادداشت حضور داشتند، تایپ شد و در اختیار شخصیت‌های بزرگ قرار گرفت. پس از مصاحبه، بعضی از آقایان پیشنهاد و اصرار کردند که مطالبی از این مصاحبه برای امام (ره) نقل شود. چند روز بعد با اقدام آن آقایان به خدمت ایشان رسیدم و مقداری از مطالبی را که بین ما مطرح شده بود، برای آن بزرگوار نقل کردم و در ضمن این مسئله را عرض کردم که پس از آنکه دانشمندان شوروی گفتند، «ما با شما مشترکات فراوانی داریم و می‌توانیم با یکدیگر با همان مشترکات زندگی کنیم و نظام حکومتی ما کاری با ایدئولوژیهای مذهبی ندارد و هم اکنون مسلمانان فراوانی در حزب ما مشغول فعالیتند.» اینجانب در پاسخ آقایان گفتم، «ما باید توجه داشته باشیم که در اسلام مسئله توحید و معاد و اینکه این دنیا گذرگاهی بسیار پررغبتی برای ابدیت است و پیامبرانی که از طرف خدا برای به فعلیت رساندن عقول مردم و هموار کردن حیات معقول برای آنان مبعوث شده‌اند، بسیار با اهمیت است و اسلام پاسخی را که برای سه سؤال از کجا آمده‌ام و به کجایم و برای چه آمده‌ام؟ را آماده کرده و مسئله بسیار جدی است و زندگی بدون پاسخ صحیح به این سؤالات را قابل تفسیر و توجیه نمی‌داند و شما می‌دانید که تا این مسائل مورد اشتراک اقوام و ملل قرار نگیرد، اشتراک آنان در حیات واقعی ممکن به نظر نمی‌رسد. و آنچه که امکان دارد، یک زندگی مشترک ظاهری خواهد بود که با کمترین عوامل در معرض دگرگونی قرار خواهد گرفت.»

سپس به دانشمندان شوروی گفتم:

مطلبی مطرح نشد. ایشان فرمودند شما امروز بعد از ظهر بیایید. آن روز بعد از ظهر به خدمتشان رسیدم. وقتی که وارد اتاق شدم و ایشان تشریف آوردند، مرحوم آقا سید مصطفی هم وارد شدند. امام (ره) با کمال جدیت و تقریباً با صدایی بلند خطاب به آقا مصطفی فرمودند، «برو بیرون». البته ایشان گمان کرده بودند اینجانب مطالب خصوصی به خدمتشان خواهم گفت، در صورتی که منظور من از رسیدن به خدمتشان احوالپرسی و دیدار بود.

بی‌پیرایی

پس از مراجعت معظم له از خارج، در سال ۱۳۵۷ در مجلسی بسیار مهم که دانشمند محترم و واعظ مشهور، آقای فلسفی سخنرانی داشتند، داستان بسیار خنده‌آوری را از روزگار گذشته نقل می‌کردند. من با کمال دقت و کنجکاوی شدید به صورت امام (ره) توجه کردم و می‌خواستم ببینم که ایشان در آن جلسه بسیار مهم چگونه خواهند خندید؟ وقتی که داستان به جای خنده‌آور رسید، خنده ایشان طبیعی بود و توجه اغلب روحانیان و طلبه‌ها را جلب کرد. البته ممکن است انگیزه جالب بودن خنده برای آنان مختلف بوده است. ولی اینجانب تنها از آن جهت توجه کردم که ببینم آیا حضور آن همه روحانی و شخصیتها در جلسه تغییری در شخصیت ایشان به وجود می‌آورد؟ همانطور که عرض کردم خنده ایشان کاملاً ساده و بی‌پیرایه بود.

توجه به فعالیت‌های علمی و فرهنگی

پس از مراجعت معظم له از خارج شنیدم که عده‌ای از آقایان علما و فرهنگیان و بازاریان معروف می‌خواهند بروند و از معظم له برای اینجانب در یکی از امور اجتماعی، مانند مدیریت یا امور قضایی یا



در اولین روز حضور اینجانب در دروس اخلاق و عرفان ایشان، قیافه‌ای بسیار روحانی با نگاههایی جالب دیدم که مطالبی که در درس ابراز می‌نمودند، با آنچه که در درون می‌گذشت موافق بودند. آن روزها آیات آخر سوره حشر را تدریس می‌کردند. با کمال وضوح به خاطر می‌آورم وقتی این آیه مبارکه (هو الله الخالق الباری المصور له الاسماء الحسنی یسیح له ما فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم) را تفسیر می‌فرمودند، جذابیت مطالب به حد عالی رسیده بود و طلاب با یک انقلاب روحی به افاضات عرفانی ایشان گوش می‌دادند.

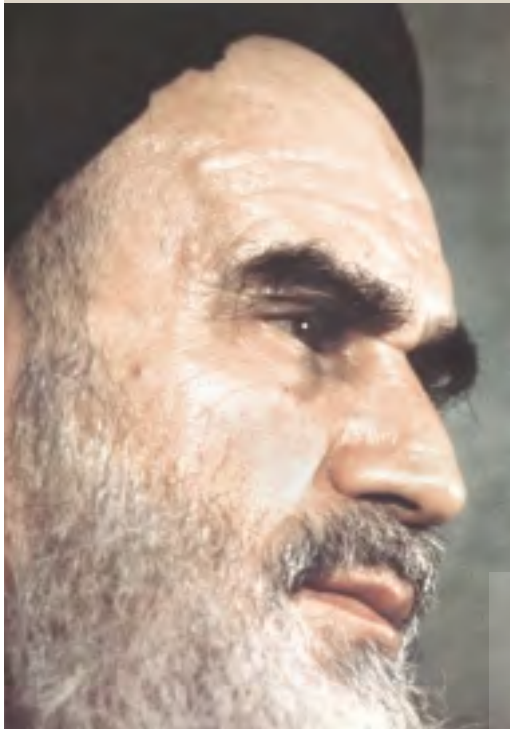
در اولین روز حضور اینجانب در دروس اخلاق و عرفان ایشان، قیافه‌ای بسیار روحانی با نگاههایی جالب دیدم که مطالبی که در درس ابراز می‌نمودند، با آنچه که در درون می‌گذشت موافق بودند. آن روزها آیات آخر سوره حشر را تدریس می‌کردند. با کمال وضوح به خاطر می‌آورم وقتی این آیه مبارکه (هو الله الخالق الباری المصور له الاسماء الحسنی یسیح له ما فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم) را تفسیر می‌فرمودند، جذابیت مطالب به حد عالی رسیده بود و طلاب با یک انقلاب روحی به افاضات عرفانی ایشان گوش می‌دادند. هیجان روحی و عمق مطالبی که ابراز می‌شد، به خوبی اثبات می‌کرد که مطالب ابراز شده، فوق معلومات حرفه‌ای و رسمی است که متأسفانه عده‌ای را به خود مشغول می‌نماید. اینجانب پس از آن تاریخ، فروغی از عرفان مثبت را در زمان تحصیل در نجف اشرف در چهره و گفتار و سایر رفتارهای زندگی، در حکیم متألّه و عارف بزرگوار شیخ مرتضی طالقانی دیدم.

آرامش و متانت در بحثهای علمی

در اثبات تحصیل در نجف که به نظرم می‌آید در حدود شش سال از آغاز اقامت تحصیلی در نجف گذشته بود، برای استراحت و صلّه و ارحام و زیارت مرقد ثامن الحجج علیه و علی آبانه و اولاده الصلوه و السلام، به ایران آمدم و در مدرسه مروی از طلبه‌ها شنیدم که امام (ره) به تهران آمده و در منزل پدر معظم همسرشان، مرحوم آیت الله تفتی وارد شده‌اند. اینجانب با چند نفر از طلاب نجف و قم به خدمتشان رسیدیم. در این دیدار بحثی مفصل درباره یک مسئله فقهی که مربوط به طلاق خلع بود، مطرح شد. این مسئله مربوط به این بود که اگر زوجه مقداری از مهریه خود را برای گرفتن طلاق به زوج بدل کند، آیا مانند بدل همه مهر است یا نه؟ و به نظرم می‌آید که این مسئله را خود امام (ره) مطرح فرمودند. به یاد دارم بحث در این مسئله بیش از یک ساعت طول کشید. یکی از جالب‌ترین خاطره‌ها در آن روز این بود که ما طلبه‌ها در بحث و گفت و گو داد و فریاد زیاد می‌کردیم، ولی ایشان با کمال متانت و شکیبایی به حل و فصل و استدلال می‌پرداختند و همه طلبه‌ها را هم برای صرف ناهار نگاه داشتند.

رعایت حال دیدارکنندگان در ملاقاتهای خصوصی

پس از سپری شدن سالیان اقامت در نجف که به ایران مراجعت کردم، مرحوم آیت الله مطهری می‌خواستند به قم مشرف شوند. به ایشان گفتم اگر خدمت استاد رسیدید، سلام اینجانب را عرض کنید و اگر امکان داشته باشد، وقتی را تعیین فرمایند که برای دیدارشان بروم. مرحوم آقای مطهری پس از مراجعت، روز سه‌شنبه آن هفته را متذکر شدند. یعنی امام (ره) روز سه‌شنبه را برای دیدار تعیین کرده بودند. اینجانب پیش از ظهر روز سه‌شنبه در قم به خدمتشان رسیدم، ولی چون خیلی ازدحام بود، مرحوم حجت الاسلام والمسلمین آقای حاج مصطفی با تحمل مشقت، اینجانب را به خدمتشان بردند که به جهت ازدحام جمعیت غیر از احوالپرسی،



مورد اتفاق نظر همه کسانی بود که ایشان را دیده بودند.

نگاه هدفمند به علوم طبیعی

نظر امام (ره) درباره همه علوم این است که آنها را دو بعدی می‌دانند: بعد الهی و بعد مادی خالص، این نظریه را در مورد علوم چنین مطرح نموده‌اند:

«باید همه ما کوشش کنیم، دانشگاهها کوشش کنند، دانشگاههای دینی کوشش کنند، دانشگاههای علمی، شما کوشش کنید انسان درست کنید و همه دنبال این باشید، اگر انسانیت را استثنا نکنید، فردی درست بکنید دانشمند، طبیعی که بهتر از همه اطباء دنیاست، اگر این وجهه انسانی را نداشته باشید، همین طبیب مضر است... قضیه کسب نیست، قضیه علاج انسانی است، الهی است، طبیعی که می‌تواند معالجه‌اش الهی باشد، معالجه‌اش طاغوتی و شیطنی می‌شود.» و یا «نقش دانشگاه در هر کشوری ساختن انسان است. ممکن است از دانشگاه انسانی خارج شود که یک کشور را نجات بدهد، ممکن است انسانی درست بشود که یک کشور را به هلاکت برساند، این نقش مهم از دانشگاه است. مقدرات هر کشوری به دست دانشگاه و آنچه‌ای که از دانشگاه بیرون می‌آیند، است. بنابراین دانشگاه بزرگ‌ترین مؤسسه مؤثر در کشور است و بزرگ‌ترین مسئولیت‌ها را هم دانشگاه دارد... همین مطالب در روحانیت هم هست، روحانیت هم نقش دارد. در روحانیت هم ممکن است یک روحانی کشور را نجات بدهد و ممکن است یک روحانی کشور را به هلاکت برساند.» «فرق بین دانشگاههای غربی و دانشگاههای اسلامی باید در آن طرحی باشد که اسلام برای دانشگاهها طرح می‌کند، دانشگاههای غربی به هر مرتبه‌ای هم که برسند، علوم طبیعی را ادراک می‌کنند، طبیعت را مهار نمی‌کنند برای معنویت اسلام به علوم طبیعی نظر استقلالی ندارد. تمام علوم طبیعی به هر مرتبه‌ای که برسند، باز آن چیزی که اسلام می‌خواهد، نیست. اسلام طبیعت را مهار می‌کند برای واقعیت و همه را رو به وحدت و توحید می‌برد. تمام علوم که شما اسم می‌برید و از دانشگاههای خارجی تعریف می‌کنید و تعریف هم دارد، اینها یک ورقه از علم است، آن هم یک ورقه نازک‌تر از همه اوراق... تعلیمات اسلام تنها تعلیمات طبیعی نیست. تعلیمات ریاضی تنها نیست. همه را دارد، لکن اینها مهار شده با توحید، برگرداندن همه طبیعت و همه ظلال های ظلمانی به آن مقام نورانی که آخر، مقام الوهیت است. بنابراین باید ما از علوم تمجید کنیم، تعریف کنیم، هم علوم طبیعی و هم علوم مادی، لکن آن خاصیتی که اسلام از اینها می‌خواهد در غرب از آن خبری نیست، علوم پایه به علوم الهی و برگشت به توحید توجه کنند.»

اسوه اقتدار

با توجه به پدیده‌های آشکار، وضع روانی امام (ره) در طول سالیان گذشته قابل استنباط است. امام (ره) کسی است که فرموده است، «من در عمرم جز از خداوند متعال از کسی نترسیده‌ام.» این است که ایشان از شخصیتی قدرتمند برخوردار بودند و همین اقتدار باعث شده بود که حوادث روزگار از دوران مدرسی در حوزه علمیه قم تا سالیان آخر زندگانی ایشان که پر از تلاطمهای سخت بوده است، نتواند تزلزل در آن شخصیت به وجود بیاورد.

در اینجا می‌خواهم به یک نکته بسیار مهم اشاره کنم و آن این است که ثبات روحی و قدرتی که ایشان در اوج مرجعیت و مطرح بودن در جوامع امروری داشتند، می‌تواند برای کسانی که می‌خواهند در آینده متصدی مقام مرجعیت شوند، هشدار دهنده و ارائه طریق مهمی باشد که در مراجع گذشته عالم تشیع همواره مراعات شده است. باید دانست که این مقام حساس، یک حرفه معمولی نیست که هر کسی بتواند با فراگرفتن مقداری از اصول و قواعد و مسائل، شایسته تصدی آن باشد.

هر فقیه و حدیث شناس آگاه از فقه الحدیث می‌داند که مضمون روایت بسیار معروف «و اما من کان من الفقها صائناً لنفسه، حافظاً لدینہ، مخالف لہوہ، مطیعاً لامر مولاه، فللعوام ان یقلدوہ» بالاتر از مضمون مؤثقه عبدالله بن ابی یعفر درباره عدالت است که اتیان واجبات و ترک محرمات و اتصاف به ستر و عفاف را برای عدالت بیان می‌نماید. یعنی عدالتی که در شرایط تقلید آمده است، عدالت را در آن حد از تقوی معرفی می‌کند که خویششننداری و مخالفت با هوی را به اضافه آنچه که در مؤثقه عبدالله بن ابی یعفر آمده است، شرط تقلید معرفی می‌کند.

بی‌پیرایی

این بیت بسیار پر معنا را در نظر بگیریم که می‌گوید: تکلف گر نباشد خوش توان زیست / تعلق گر نباشد خوش توان مرد / سادگی و بی‌پیرایی در زندگی، یکی از بهترین دلایل معرفت انسانی به معنای حیات است. آرایش و پیرایش و تصنع به تنهایی می‌تواند چهل آدمی را به حقیقت حیات و شخصیت و رشد کمال به خوبی اثبات نماید. ما در طول تاریخ، هیچ شخصیت رشد یافته‌ای را سراغ نداریم که در صدد برآمده باشد به وسیله تصنع در زندگی، تجسم صحیحی از شخصیت خود را در دلای مردم ایجاد نماید. استغنائی ذات آدمی، شخصیت را در مرتبه‌ای از رشد قرار می‌دهد که هرگز تن به آرایش خویشتن با پدیده‌ای چشمگیر برای اهل دنیا نمی‌دهد.

امام (ره) کسی است که فرموده است،

«من در عمرم جز از خداوند متعال از

کسی نترسیده‌ام.» این است که ایشان

از شخصیتی قدرتمند برخوردار بودند

و همین اقتدار باعث شده بود که

حوادث روزگار از دوران مدرسی در

حوزه علمیه قم تا سالیان آخر زندگانی

ایشان که پر از تلاطمهای سخت بوده

است، نتواند تزلزل در آن شخصیت به

وجود بیاورد



خنده طبیعی، گریه طبیعی، نگاه طبیعی، رفتار طبیعی، رویارویی ساده و ناب با انسانها که بندگان خداوندی هستند، همه و همه استغنائی شخصیت آدمی را می‌نمایند، این حالت روحی در امام (ره)

«البته ما نوعی دیگر مشترکات داریم که می‌توانیم با پذیرش آنها از تضادهای کشنده که همواره به ضرر جوامع بشری بوده است، دست برداریم و به رقابتهای سازنده بپردازیم.»

در این موقع آقای گانکوفسکی گفتند:

«این مشترکات چیستند؟»

اینجانب پاسخ دادم:

«مانند قانونمندی جهان هستی، ارزشهای اخلاقی مشترک، تحول و دگرگونیها بر موازین قانون، پایدار تلقی کردن هر آنچه که به نفع انسانها در روی زمین است، احساس اشتراک در لذایذ و آلام یکدیگر و غیر ذلک. پذیرش این امور مشترک می‌تواند ما را به یک همزیستی سالم موفق بسازد، به شرط اینکه همواره در صدد پیشرفت در تفاهم در حقایق عالیه هستی باشیم.»

در این موقع یک مثال برای اصل تحول و تحول از مثنوی آوردم که در ابیات ذیل جلب توجه می‌کند:

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما

بی خبر از نودن اندر بقا

عمر همچون جوی نو می‌رسد

مستمری می‌نماید در جسد

شاخ آتش را چنبانی باز

در نظر آتش نماید بس دراز

گفتم همین تشبیه حیات آدمی بر رودخانه جاری را دانشمند معروف شوروی آقای اوپارین نیز در کتاب خود (حیات: طبیعت و منشأ تکامل آن ص ۵۷) چنین بیان می‌دارد:

«بدنهای ما مانند نهر رواند و موادشان بسان آب جویی پیوسته تازه می‌شود.»

در این موقع آقای دکتر صالح علی اف که ترجمه مصاحبه را به عهده گرفته بود چنین گفت:

«در یکی از مراکز علمی اتحاد جماهیر شوروی یکی از دانشمندان گفت که مولوی ماتریالیست است.» من گفتم، «می‌دانید آن دانشمند با آن بیانش چه کرده است؟ آن دانشمند خواسته است یک تریلی را با بیست تن بار در یک قوطی کبریت جای بدهد و مقداری از آن قوطی را هم خالی نگاهداشته است که اگر سر راه مسافری پیدا شود، چند مسافر را هم در آن قوطی کبریت جای بدهد.» این مثال شدیداً امام (ره) را خندانند. در موقع مصاحبه اعضای جلسه، آقایان روسی و فزلائی ایرانی هم بسیار خندیده بودند.

علاقه شدید به اهل بیت عصمت و طهارت (ع)

علاقه حضرت امام (ره) به اهل بیت عصمت و طهارت امری بسیار آشکار بود و معظم‌له از مصادیق بارز کسانی بودند که مشمول این حدیث شریف بودند که «یحزنون لحزننا و یفرحون لفرحنا» مخصوصاً ارادت شدیدی که به سرور شهیدان امام حسین (ع) داشتند، در کلمات ایشان کاملاً واضح بود. ایشان به سرور شهیدان راه حق و عدالت بسیار تکیه می‌کردند.

نظم در زندگی امام (ره)

نظم و قانونگرایی در زندگی فردی و اجتماعی از چنان اهمیتی برخوردار است که می‌توان گفت بدون آن نظم و ترتیب: سعیمک شتی تناقض اندرید

روزی می‌دوزید و شب برمی‌درید

اینجانب در سیر مطالعات محدود و بررسیهایی که تاکنون در بعد نظم و قانونگرایی انسانها داشته‌ام، به این نتیجه رسیده‌ام که ضرورت و عظمت نظم و قانونگرایی و احساس جدی تکلیف و انجام آن به حدی است که می‌تواند یک زندگی بی‌هویت و بدون مبنا و فلسفه و هدف را قابل تحمل و رضایت بسازد. چنانکه در مقداری قابل توجه از جوامع مغرب زمین می‌بینیم، و در صورت بی‌اعتنائی به نظم و قانونگرایی در زندگی، با داشتن هویت و مبنا و حقیقی برای زندگی و فلسفه و هدف قابل قبول برای آن، حیات آدمی هویت و مبنا و حقیقی خود را از دست می‌دهد و سایه شوم پوچی بر آن زندگی گسترده می‌شود. زندگی پر بار و پر برکت امام (ره) بیابگر حکومت نظم و ترتیب در زندگی ایشان است و از نزدیک‌ترین افراد به ایشان بارها شنیده بودم که در همه کارها، سخت به نظم و ترتیب مقید بوده‌اند.

